

(۲)

معرفی کتاب



نامه بایسنقر، شماره دوم، ۱۳۹۹ خورشیدی

جلد تاریخ وصاف، ۸۳۵ق، مجموعه کی‌یر، موزه هنر دالاس.

تعبیری از تحقیق و تصحیح

معرفی و بررسی چاپ منشآت اسفزاری اثر معین الدین محمد زمجی اسفزاری
متخلص به «نامی»

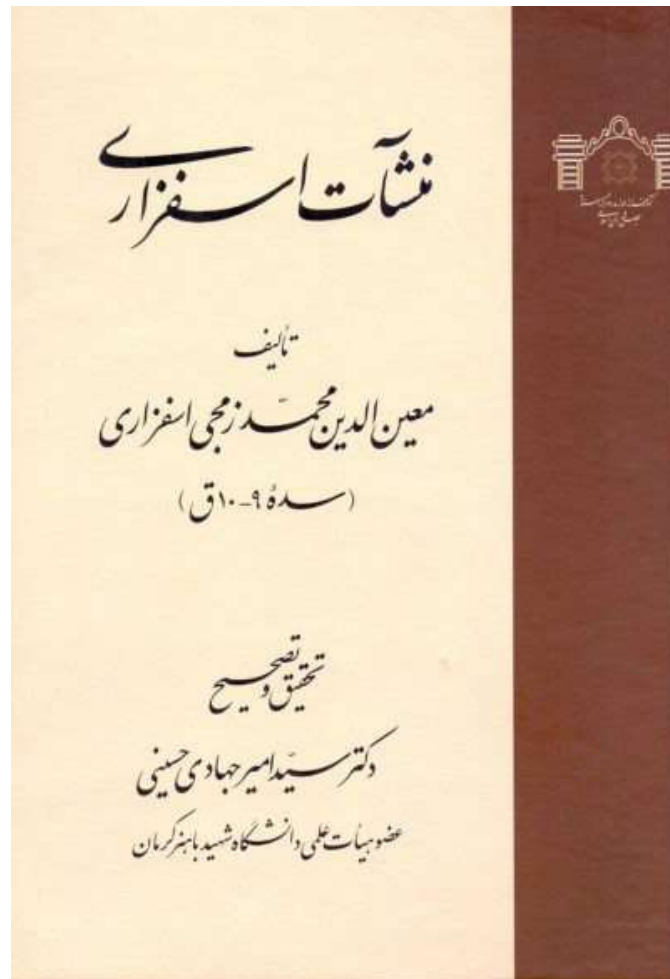
دکتر علی شاپوران^۱

معین الدین محمد اسفزاری، متخلص به نامی و از جمله مشهور به «ملاً نامی» منشی و مورخ بزرگ اواخر عهد تیموری است که عمده عمر مفیدش در هرات گذشته است. هرات را «فلورانس نوزایی عصر تیموری» دانسته اند^۲ و شناخت مناسبات این عصر در شناخت تمدن اسلامی اهمیتی آشکار دارد. آثار ملاً نامی اسفزاری از این جهت مهم است، ولی آن چنان که سزای اوست خوانده نشده و جایگاه نیافته است. مهم ترین آثار اسفزاری یکی تاریخ اوست و دیگری منشآتش. تاریخ مهم او، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات* را چند دهه پیش استاد محمدکاظم امام تصحیح و در دو جلد چاپ کرده که اگرچه فضل و جهد مصحح آن ستوده است و از بسیاری جهات این کتاب هم چنان به ترین اطلاعات را در باب اسفزاری در بر دارد، بری از ایرادات روشی و محتوایی نیست. اثر دیگر اسفزاری، *منشآت یا ترسل*، به تازگی به همت دکتر سیدامیر جهادی حسینی منتشر شده است. این که کتاب اسفزاری در دسترس پژوهشگران قرار گیرد فی نفسه اتفاق خوشایندی است. جهادی حسینی - که چند سالی هست به تحقیق بر احوال و آثار اسفزاری می پردازد - از تصحیح همین اثر به سال ۱۳۹۱ در دانشگاه باهنر کرمان در قالب رساله دکتری دفاع کرده است. در هفت سال بین دفاع از پایان نامه و انتشار کتاب، او چه به تنهایی و چه مشترکاً مقالاتی هم درباره اسفزاری و آثارش پرداخته است که عمده محتوای برخی از آن مقالات در



۱. پژوهشگر ادبیات فارسی - shapouran.ali@gmail.com

۲. نک. Grousset, 1970, 465؛ برای نمونه درباره تأثیرپذیری کپرنیک از دانشمندان تیموری Savage-Smith, 2008, 540



مقدمه کتاب بدون تغییر چندانی بازنشر شده‌است. جهادی حسینی قصد تصحیح اثر دیگر اسفزاری، ده مجلس، را نیز دارد (نگر. ص سی‌وسه، پانویس ۲، نیز جهادی حسینی، ۱۳۹۷). ایشان در این مدت فرصت داشته متن و تصحیح آن را بازبینی نیز بکند، ولی متأسفانه در کتاب منتشرشده ایرادات فراوانی به چشم می‌خورد که در این مقال، در خلال بررسی آن، با ارائه مصادیق، به برخی از این ایرادات اشاره و پیشنهادهایی ارائه می‌کنیم که امید است در چاپ بعدی منشآت (و در تصحیح آثار دیگر اسفزاری) مورد توجه ایشان و پژوهشگران قرار گیرد. در انتها نیز نکاتی درباره این کتاب و مؤلف آن طرح خواهد شد که امید است پژوهشگران و خوانندگان را به کار آید.

پیش از بررسی کتاب باید اشاره کرد که در این مقال در نوشتن عباراتی که از متن نقل کرده‌ایم

۱. در تمام این نوشته به کتاب منشآت اسفزاری و فقط به همین کتاب به این ترتیب، بدون ذکر نام و با شماره صفحه ارجاع داده شده‌است.



تا حد امکان رسم خط کتاب را عیناً حفظ کرده‌ایم تا خوانندگان خود درباره آن داوری کنند، ولی از تأکید بر یک نکته ناگزیریم: در این کتاب گرچه نشانه‌های دیگری از قبیل تشدید و همزه نیز گاهی حذف و گاهی قید شده‌است، آنچه به‌طور ویژه ندرتاً به آن توجه شده و در آن کم‌تر وحدت روش دیده می‌شود، نیم‌فاصله است. این در متنی که مشحون از عباراتی مانند «بروج فلک عروج» (ص ۶) «و حی آثار» (ص ۸)، «معالی مکانی» (ص ۹) و مانند آن است (اجزای تمام عباراتی که نقل شد در متن چاپ شده جدا نوشته شده‌است) بیش‌تر خودنمایی می‌کند و گاهی خواندن نوشته را دشوار می‌سازد؛ مثلاً در «از دیگر مباحث مهم و شایان توجه، قبر نوشته‌هایی است که در فصل اول منشا چهارم بیان شده‌است» (ص پنجاه و پنج؛ صحیح: قبر نوشته) یا «البته این حکایت در خاتمه اثر، هجو گونه‌ای هم به حساب می‌آید» (ص پنجاه و هشت؛ صحیح: هجو گونه‌ای)^۱ یا «نسیم عزیمت هدایت در اهتزاز آمده، مواکب دریا شکوه ما را به مقام سرچشمه سفید کوه رسانید» (ص ۴۱؛ صحیح: دریا شکوه ... سفید کوه) و مانند آن، ممکن است اجزای لغات دو کلمه جدا از هم (مثلاً «دریا» فاعل و «شکوه» مفعول جمله) و گاه ترکیب اضافی (مثلاً «قبر نوشته، هجو گونه‌ای، سرچشمه سفید کوه») تصور شود. فراوانی این خطا گاه باعث می‌شود اجزای لغتی در دو خط بیاید، چنان که مثلاً در لغات ثابت رای (نوشته شده به صورت «ثابت رای»^۲، ص ۲۴) و دولت‌اند («دولت‌اند» ص ۲۵)^۳ و برجیس ارتفاع («برجیس ارتفاع» ص ۲۸) و عالی رای («عالی رای»، ص ۴۴) و موارد فراوان دیگر می‌بینیم. گاه حتی دو جزو یک لغت در دو صفحه افتاده‌است؛ مثلاً هنرگستری که «هنر»^۴ در ص ۹۵ و «گستری» آن در ص ۹۶ آمده‌است^۴. پاکیزگی ماشین‌نویسی متن از بدیهیات و الزاماتی است که در متنی با نثر مصنوع اهمیت مضاعف دارد و امیدواریم در چاپ بعدی اثر بیش‌تر در معرض توجه باشد.

۱. تاپ علامت نیم‌فاصله در برنامه‌های استاندارد آسان نیست و این از علل عدم رعایت آن است، ولی در بسیاری موارد در این کتاب، اجزای واژه‌هایی جدا نوشته شده‌است که نیازی به کلید نیم‌فاصله هم ندارد؛ چون تکواژ نخست آن‌ها به حروفی مانند «دال» و «راء» و «واو» ختم می‌شود، مثل همین «قبرنوشته» و «هجو گونه»، یا «و گر نه» (ص شصت).

۲. به قرینه «راسخ‌پای» پیش از این لغت و «اعنات القرینه»^۵ ای که نویسنده پدید آورده‌است، باید «رای» خواند و نه «رای». این ویژگی سبکی در نثر فارسی و در این کتاب بسیار رایج است و این خطا هم البته در برخی تصحیح‌های متأخر و از جمله همین تصحیح مکرر رخ می‌دهد؛ مثلاً در «سادات عالی‌شان (دارای شأن عالی، در کتاب: عالی‌شان) که ذوات عالی‌شان (عالی ایشان، در کتاب: عالی‌شان) فهرست جریده محاسن اغراق است ...» (ص ۳۰) و «عظیم‌الشان جلیل‌البرهان» (در متن: عظیم‌الشان جلیل‌البرهان، ص ۳۹) و ...

۳. در این مورد احتمالاً املائی «دولتند» به‌تر باشد، مگر اینکه نسخه‌ها در این رسم خط اتفاق داشته‌باشند.

۴. گاهی هم برعکس عمل شده؛ مثلاً «ارباب‌الباب» را «ارباب‌الباب» نوشته‌اند (ص ۱۵) و «بنابراین مقدمات» را «بنابراین مقدمات» (ص ۲۴). اینجا منهای سیاق عبارت (که در آن «این» صفت مقدمات است)، نکته سبک‌شناختی‌ای هم در بین است و آن این‌که اسفزاری اغلب «بنابرآن» می‌گوید نه «بنابراین» (مثلاً نک. صص ۷۵، ۸۹).





مقدمه

کتاب مقدمه‌ای حجیم (صدوده صفحه) دارد که فایده آن از حجمش کم‌تر است. مصحح بحث را با «کمبود منابع در مورد معین‌الدین زمجی اسفزاری» آغاز کرده است و با اشاره به ذکر نشدن نام اسفزاری در «مجالس التّفایس»، نظر محمّد کاظم امام، مصحح *روضات الجنّات* در مقدمه آن کتاب را نقل و تکرار کرده است که این ناشی از رقابت سیاسی حامی اسفزاری، خواجه قوام‌الدّین نظام‌الملک با امیر علی شیر نوایی بوده است (ص هجده) و سپس خود افزوده است که حامی دیگر اسفزاری، خواجه مجدالدّین محمّد، نیز با علی شیر نوایی دشمنی می‌ورزیده (ص نوزده؛ قس ص بیست‌ونه). احتمالاً این حدس‌ها درست باشد. آنچه می‌توان بدان افزود (و نگارنده ندیده است که کسی به این نکته اشاره کرده باشد) نخست این است که بعید نیست کار علی شیر نوایی (و به تبع او دولت‌شاه سمرقندی) را بتوان نوعی «تلافی» دانست؛ چرا که اسفزاری خود در همین کتاب منشآت از امیر علی شیر اسم نمی‌برد. او گرچه نام بسیاری بزرگان را ذکر می‌کند؛ مثلاً مجدالدّین محمّد را در انتصاب به «پروانجی» (ص ۳۲) و نشان توقیع سلطانی (ص ۳۴)؛ برهان‌الدّین محمّد (ص ۳۹) و حافظ معین‌الدّین خلیفه (ص ۴۵) را نیز به صدارت، شهاب‌الدّین عبدالله مروارید را هم در انتصاب به صدارت (ص ۴۴) و هم حتّی در شیخی گازرگاه (ص ۸۲) و بسیاری دیگر، به جای نام برخی افراد، عبارات «فلان» (مثلاً صص ۲۶ و ۲۸ در نشان صدارت، نیز صص ۵۴ و ۵۸ و ...) یا «فلان‌الدّین / خواجه فلان‌الدّین» (مثلاً ص ۳۶ در نشان صدارت، نیز صص ۳۸، ۴۷، ۵۵ و ...) و مانند آن می‌آورد. البتّه مصحح معتقد است این نامه‌های بی‌نام «به جهت نمونه و الگو نوشته شده‌اند» (ص نودویک)، ولی حتّی اگر چنین باشد، عدم ذکر نام امیر علی شیر در منشآت - اگر رخ داده باشد - احتمالاً تصادفی نیست.^۱ دیگر این که «اگر رخ داده باشد» در جمله پیشین هم محلّ شک جدّی است. چنان که از پژوهش‌های اخیر برمی‌آید^۲ ظاهراً تصحیح حکمت از مجالس التّفایس بر پایه نسخه‌ای با سقطات فراوان فراهم آمده است. طبق تحقیقات تصحیح *اخیر لطایف‌نامه* آنچه در ترجمه فخری هروی در مجلس چهارم این اثر آمده است که «انشاء او را هیچ منشی پسند نمی‌کند، به تخصیص مولانا عبدالواسع، و در

۱. اسفزاری در *روضات الجنّات* از علی شیر نوایی با احترام تمام نام می‌برد؛ مثلاً در تعمیر پل «بابا کمال» در حادثه سیل گازرگاه در ذی‌الحجّه سال ۸۹۸ق. با القاب «حضرت سلطانی صاحب آیات الخیرات ناصب رایات المبرات عضد الدولة الخاقانی، مقرب الحضرت سلطانی، امیر نظام‌الدین علی شیر، عمّت آثار برکاته و عدالته» که پل را دوازده تعمیر کرد و «مثنوبات این جاری نیز در جراید فضایل و حسنات آن حضرت افزود» (*روضات الجنّات*، ج ۲، ص ۱۰۰). البتّه در این زمان شرایط و شاید مناسبات این دو قاعدتاً دیگر مانند زمان نگارش منشآت نبوده است.

۲. رک. بیدکی ۱۳۹۴ و شفیعیون، ۱۳۹۳ (چاپ‌شده در ۱۳۹۵).





خطّ تعلیق او را هیچ خوش‌نویس قبول ندارد، خصوصاً شیخ عبدالله دیوانه^۱ دست‌کم در یک نسخه ترکی مجالس التّقایس هم هست و ممکن است افزوده مترجم نباشد. بدین قیاس آن‌چه در «بهشت چهارم» ترجمه قزوینی از این کتاب درباره اسفزاری آمده که «بسی خودپسند است و به قید خودپسندی در بند»^۲ نیز نیازمند بررسی بیشتری است. اگر معلوم شود این عبارات از خود امیرعلی شیرنوایی است و نه مترجمان تذکره او، گزارش استاد امام درباره عدم ذکر نام اسفزاری در کتاب علی شیرنوایی نقض و حدس ایشان درباره علت آن (و به تبع آن تکرار این گزارش و حدس در نوشته‌های امروزیان) بلا‌موضوع خواهد شد.

مصحّح سپس با نقل اشاراتی که به اسفزاری در منابع کهن شده است به بررسی نام او می‌رسد. منابعی که مصحّح در نظر آورده گسترده است، اما تحلیل و نقد محتوای آن منابع به همان اندازه جامعیت ندارد. می‌دانیم که در برخی منابع، «سبزواری» در نام معین‌الدین جانشین «اسفزاری» شده است. آقای جهادی حسینی این تسمیه را به تکرار نادرست و خطای نویسندگان، ناشی از «نزدیکی تلفّظ اسفزار و سبزواری» پنداشته است (ص بیست و پنج؛ قس ص بیست و دو؛ جهادی حسینی، ۱۳۹۳، ۷۴). خاطر نشان می‌کنیم که «اسفزار» را «سبزواری / سبزار» هم نامیده‌اند (و گاه برای تشخیص از «سبزواری نیشابور»، «سبزواری هرات» خوانده‌اند)^۳ و این به شهادت امین احمد رازی دست‌کم از ابتدای سده یازدهم رایج بوده است.^۴ تا اوایل این سده هم به نام سبزواری مشهور بود.^۵ نگارنده احتمال می‌دهد تصحیف نسبت «اسفزاری» به «شیرازی» نیز، چنان‌که مثلاً درباره «ابوحاتم اسفزاری» رخ داده، کدر واقع از ره‌گذر تبدیل «اسفزاری» به «سبزواری / سبزاری» و تصحیف آن به «شیرازی» صورت گرفته باشد.

مصحّح در ادامه با همین رویکرد نقل و تکرار یافته‌های پیشینیان به ذکر آثار اسفزاری پرداخته و در نتیجه عمده مطالب این بخش درباره روضات الجنّات فی اوصاف مدینه هرات است؛ برای نمونه گلشن اقبال و ده مجلس در سه و دو سطر ولی روضات الجنّات در بیش از چهار صفحه معرفی شده است. آن‌چه در مقدمه درباره این کتاب آمده عمدتاً از مقدمه امام بر چاپ آن است. آن‌گاه مصحّح سیزده تن از مشهورترین معاصران اسفزاری را برمی‌شمارد. عدم مراجعه ایشان

۱. هروی، لطایف‌نامه، ص ۲۴۹؛ قس نوایی، تذکره مجالس التّقایس، ص ۹۸؛ قس. جهادی حسینی، مقدمه منشآت، ص بیست (از آقای بیدکی، مصحّح اثر ممنونم که تصویر صفحه ۲۴۹ تصحیح خود را برای من ارسال کردند و درباره نسخه‌ها توضیح دادند).

۲. نوایی، تذکره مجالس التّقایس، ص ۲۷۶؛ جهادی حسینی، مقدمه منشآت، ص بیست.

۳. رک. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۳۸.

۴. رازی، هفت اقلیم، ج ۲، ص ۶۴۰.

۵. در سال ۱۳۲۰ خورشیدی دولت افغانستان نام این منطقه را به شیندند تغییر داد که در واقع ترجمه سبزواری به زبان پشتوست.

۶. نک. مقدمه مدرّس رضوی بر آثار علوی، ص ۱۲.





به منابع فرنگی دوره تیموریان را می‌توان در کنار عدم بیان نکته‌ای تازه درباره این افراد، از نقاط ضعف این بخش محسوب کرد. سپس مصحح به معرفی «ترسل» می‌پردازد. در نسخه‌ها و منابع، این کتاب را به هر دو نام موسوم کرده‌اند، ولی بر نگارنده روشن نیست که چرا مصحح که عنوان منشآت را برای جلد و شناسنامه کتاب برگزیده، در مقدمه همواره از آن با نام «ترسل» یاد می‌کند و درباره علت این تفاوت نیز بحثی نمی‌کند. در معرفی محتوای کتاب، مفصل‌تر از فهرست به ذکر ترتیب مطالب موجود در آن پرداخته شده است. برخی ایرادات ویرایشی نیز در این بخش هست، ولی آنچه جایش بیش‌تر خالی است بررسی سبک اسفزاری با نشان دادن نقاط تشابه و تمایز نثر او از معاصران و موارد و نحوه تأثر او از منشیان و کتب پیشین است (گرچه مشخصاً برخی قطعات منقول از منشآت در مقدمه، مثلاً در صفحه پنجاه و یک، از کتب متقدم مانند چهارمقاله گرفته شده است). مصحح به این موارد پرداخته و گاهی صرفاً اشاراتی به برخی نکات کرده؛ مثلاً «از نکات قابل توجه این منشأ، مکتوباتی است که اسفزاری خطاب به خواتین درباری نگاشته است که به لحاظ سبک انشاء و ساختار حایز اهمیت و بررسی (کذا) هستند» (ص پنجاه و چهار). مصحح هم‌چنین پیش از پرداختن به سبک نثر اسفزاری، در ذکر مختصات کلی نثر تیموری غالباً مطالب سبک‌شناسی بهار را تکرار کرده است. خوب بود اگر به این نکات چیزی افزوده نشده یا تغییری در آن‌ها داده نشده است، دست‌کم شواهدی از همین کتاب برای هر یک از این ویژگی‌ها ذکر می‌شد یا در مواردی تفاوت این کتاب با مختصات کلی سبک تیموری بیان می‌شد. نقل کولاژگونه مطالب پیشینیان یا تأثر مستقیم از ایشان در «سبک نثر آثار اسفزاری» تناقضی پدید آورده است. مصحح معتقد است «جای شگفتی است که اسفزاری به رغم آن‌که در یک چنین مکتب ادبی و با چنان هم‌کاران و معاصرانی که داشته (کذا) این کتاب را با نثر و انشایی بسیار ساده و به کلی عاری از تکلفات و تصنع‌ات منشیانه نوشته است (ص شصت و چهار)»^۱ ولی هم‌چنین معتقد است او «هر جا که مجال دست داده روی در میدان سخن‌پردازی کرده و بر مرکب تصنع و تکلف سوار شده، سمند سخن را به جولان درآورده است (ص شصت و پنج، به نقل از تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ص ۵۳۸). تناقض این دو عبارت آشکار است. البته مشخص است که منظور نویسنده (و در واقع با احتساب پژوهشگران پیشین، نویسندگان) این است که اسفزاری در *روضات الجنات* «در قیاس با معیار منشیان زمانه خود کوشیده ساده‌تر بنویسد ولی

۱. مثلاً در برشمردن ویژگی‌های کتاب از دید اسفزاری، برخی ویژگی‌ها در قالب اسم آمده است و برخی در قالب فعل: «۶. کنمان اسرار کند و محرم راز باشد.» و «۷. شناختن مناصب و مراتب بزرگان لشکری و کشوری» (ص پنجاه و یک).
 ۲. تمام تأکیدات در این نوشته از نگارنده است.



نثرش کاملاً هم مرسل و عاری از صنعت از آب درنیامده»،^۱ ولی مصحح نتوانسته از وسوسه نقل مطلب صفا و ارجاع به او (و القای «وسعت تتبع» به خواننده) بگذرد؛ در نتیجه این «منظور» را خواننده نه از جملات مقدمه، بلکه از دانسته‌های دیگر خود خواهد فهمید. امیدوار است مصحح گرامی در چاپ بعدی اثر ضمن این که متن و نثر مقدمه را یک‌دست‌تر می‌کند، به اختصاصات سبکی *روضات الجنات* هم بیش‌تر پردازد و به‌خصوص آن را با همین کتاب منشآت مقایسه کند.^۲

در بخش بعدی مقدمه - که «بررسی ویژگی‌های سبک‌شناختی و زبانی و ادبی ترسل اسفزاری» است - مصحح با بررسی «ده درصد متن» (ص شصت و پنج) برخی از صفات و ویژگی‌های کتاب مصحح را بیان کرده است. از آن‌جا که رویکرد مصحح بر شمردن مصادیق این ویژگی‌ها و صفات بوده است، به‌رغم اشتغال بر ده درصد متن (یعنی کم‌تر از سی صفحه متن کتاب چاپی)^۳ این بخش حجیم شده و حدود سی و پنج صفحه از مقدمه را در بر دارد. مواردی که مصحح از نظر گذرانده، گسترده است و در آن نکات مفیدی یافت می‌شود، اما آن‌چه در چنین بررسی‌ای مفقود است (و نقصی است که صرفاً متوجه این مقدمه هم نیست، بلکه در بسیاری آثار مشابه، از کتاب و مقاله، دیده می‌شود) «بنیان نظری و هدف پژوهش» است و نتیجه آن هم برداشت نادرست است از آن‌چه باید ذیل عنوان «ویژگی» نوشت. به‌عنوان مثال، فهرست کردن آیات قرآن و احادیث تضمین شده یا اشعار فارسی و عربی، یا آرایه‌های ادبی ساده و مانند آن، حتی فرضاً نه در ده درصد از متن، بلکه در تمامی آن، اولاً کاری نیست که نیاز به انس با این متن داشته‌باشد؛ پس از عهده هر پژوهشگری که نخستین بار به سراغ این متن بیاید نیز خارج نیست، ثانیاً به‌تنهایی فایده خاصی در فهم نکات تاریخی و ادبی ندارد. دریغ نگارنده این‌جا بیش‌تر می‌شود؛ زیرا در نوشته مصحح نکات خوبی از متن هست که اگر تمایل به افزودن بر حجم مطالب نبود، می‌توانست این بخش را مفید سازد. نگارنده حدس می‌زند بخشی از این رویکرد نتیجه ساختار پایان‌نامه‌ای تصحیح و تعریف گاه ناقص دانشگاه‌ها از رویکرد علمی و تحلیلی باشد که چنین مواردی را به دانشجو تحمیل می‌کند،^۴ ولی خوش‌بختانه این الزام امروز درباره مصحح - که خود استادیار

۱. قس. امام، مقدمه *روضات الجنات*، ج ۱، صص یط - ک.

۲. البته نه با عباراتی کلی (چرا که مشخص است نثر منشآت متکلفانه‌تر است و باید هم چنین باشد) بلکه ضمن یک بررسی نظام‌مند سبک‌شناختی.

۳. کل متن در کتاب ۲۸۴ صفحه است.

۴. نگارنده از این رو چنین حدسی می‌زند که حقیقتی ناخوشایند است که می‌توان صدها مقاله از این دست در نشریات ادبی دانشگاهی ایران یافت که مثلاً به بررسی «جناس در اشعار فزخی» یا «نقش قرآن و حدیث در نثر خاقانی» (یا هر چیز دیگری در آثار هر کس دیگری) پرداخته‌اند و در عمل نه وقت چندانی صرف نگارش آن‌ها شده و نه فایده چندانی از آن‌ها متصور است.



ادبیات دانشگاه شده‌است - برطرف شده و ایشان احتمالاً خواهند توانست در چاپ بعدی اثر (و تا چاپ بعدی اثر) نخست این بررسی را به نود درصد دیگر متن تعمیم دهند و سپس تصمیم بگیرند که با آن چه کنند. یک رویکرد ممکن و آسان می‌تواند بررسی «سیر» نثر مصنوع یا بررسی «اختصاصات» نثر اسفزاری باشد که به مقایسه هر یک از این موارد مثلاً با منشآت از سده هفتم یا منشآت یکی از معاصران اسفزاری پرداخته شود. منظور از «اختصاصات» یا «ویژگی‌ها» البته باید مواردی واقعاً «ویژه» این نویسنده یا کتاب باشد و نه محتویات یا خصایصی که بین تمام کتاب‌ها یا نویسندگان یک عصر یا یک گونه نثر (و گاه بین تمام فارسی‌نویسان همه اعصار و سبک‌ها) مشترک است. فهرست «ی»های نسبت یا ترکیبات اضافی یا جناس و سجع‌های ده درصد متن - که همه در این مقدمه آمده‌است - فایده‌ای به حال خواننده ندارد و اگر قرار نیست یک بررسی زبانی، سبکی، تاریخی یا ادبی باکیفیت به این مقدمه افزوده شود، شاید بهتر باشد لااقل چنین بدیهیات و نقلیاتی از آن حذف شود. پیشنهاد ساده دیگری که می‌توان به مصحح کرد این است که مواردی را که در این بخش برشمرده (البته با بررسی در تمام متن) با آن چه پیش‌تر در همین مقدمه درباره ویژگی‌های کلی نثر تیموری گفته قیاس کند و معلوم کند کدام یک از آن‌ها در این متن بیش‌تر یا کم‌تر کاربرد دارد. حتی بررسی «تأثر» اسفزاری یا منشیان تیموری از منشیان و ادیبان سده‌ها یا نسل‌های پیش از خودشان هم مفیدتر از محتوای فعلی این بخش است. می‌توان فراوانی آثار و ابیات شاعران یا شاعر خاصی را در تمام یک دوره بررسی و میزان نفوذ فرهنگی آن‌ها را بررسی کرد یا حتی تأثیر منشیان تیموری را بر منشیان صفوی پژوهید و قس علی‌هذا.

مصحح در انتهای مقدمه شش نسخه از این اثر را معرفی می‌کند. از این مقدمه متوجه می‌شویم که سه تا از این شش نسخه - که در انگلیس، پاکستان و هند محفوظند - با وجود پی‌گیری مصحح به دست ایشان نرسیده‌است و تصحیح بر مبنای سه نسخه از کتاب است. یکی از این نسخه‌ها (نسخه ۱۳۷۱۸ مجلس ایران) بسیار نزدیک به زمان مؤلف پدید آمده‌است و حتی حدس زده‌اند که نگاشته خود اسفزاری باشد.^۱ همین نسخه اساس این تصحیح شده‌است. دو نسخه دیگر که در تصحیح از آن‌ها بهره گرفته شده‌است در کتاب‌خانه‌های مرعشی و آستان قدس نگهداری می‌شوند و هر دو نسخه‌هایی نسبتاً نزدیک به روزگار مؤلف و دارای ضبط‌هایی کمابیش شبیه به نسخه اساس هستند و البته مصحح به درستی نسخه مرعشی را معتبرتر از نسخه آستان قدس می‌داند، گرچه این نسخه خود خالی از اهمیت نیست و این را در ادامه خواهیم دید.

۱. این نسخه به خط نستعلیق خوشی نوشته شده‌است. مصحح نوشته‌است «با توجه به این که مصنف (اسفزاری) از استادان خط تعلیق بوده، لذا دور از نظر نیست که ترسل به خط خود او باشد» (ص نودونه). ارتباط استادی اسفزاری در تعلیق و نگارش نسخه‌ای به خط نستعلیق بر نگارنده پوشیده است.



متن

نگارنده فقط به عکس برخی از صفحات نسخه‌ها دسترس داشته‌است و می‌تواند بگوید در همین صفحات معلوم است که ثبت محتوای نسخ با دقت کافی صورت نگرفته‌است. با توجه به صحت نسبی و اعتبار نسخه‌ها، به‌خصوص نسخه‌ی اساس، متن در مجموع کم‌خطا بوده، ولی متأسفانه خطاهای فعلی آن اغلب یا ناشی از بدخوانی و بدفهمی متن از سوی مصحح یا نتیجه‌ی عدم ثبت دقیق محتوای نسخه‌هاست. نگارنده صرفاً به برخی نکته‌ها در تصحیح متن اشاره و جهت رعایت حجم نوشته این نکات را اغلب از صفحات ابتدایی کتاب می‌آورد، با این توضیح که تقریباً تمام آن‌چه در ادامه خواهید خواند در تمام کتاب بارها دیده می‌شود:

• محمّد ... که صفحه‌ی انشاء او، عرصه‌ی معرکه‌ی غزا و قلم تراش او، شمشیر بود، که «انا نبیُّ بالسَّیْفِ» امّی که انامل مبارکش بی‌مساس قلم، توقیع رسالت بر وجهی تعلیق نمود که ... (ص ۲)

- قاعدتاً «قلم تراش» (صفت فاعلی مرکّب مرخّم) و «امّی» (امّی ای) صحیح است.
- خطاهای مشابه «قلم تراش» در این متن مکرراً رخ داده‌است. یک نمونه «جمشید خورشید رایت گردون سریر، کیخسرو سکندر درایت دارا داروگیر» (ص ۵) است، که «جمشید خورشید رایت گردون سریر، کیخسرو سکندر درایت دارا داروگیر» صحیح است.^۱

- خطاهای برعکس این مورد، یعنی آوردن ساکن / درنگ آور به جای کسره، هم در متن هست، مثلاً در «از آتش غیرت، باد شمالش نسیم اردی بهشتی بر خود می پیچد» (ص ۶) واضح است که «آتش غیرت باد شمالش» صحیح است.

- ثبت «امّی» به شکل «امّی» در نسخ کهن فراوان رخ می‌دهد. عدم اصلاح آن نتیجه‌ی عدم توجه به خصایص رسم خط کهن است - که ممکن است از ناآشنایی با این رسم خط باشد - و در ادامه نمونه‌های دیگری برای آن ذکر خواهد شد.

• قطب شش و هفت و سیصد اخیار / گردون دو شش مه ده چار (ص ۴)

- صحیح «مه ده و چار» است، چنان که مصحح گرامی خود در تعلیقات (ص ۲۸۶)

۱. در مواردی هم کسره‌های زاید نه فقط با تسلط بر فارسی کهن، بلکه از راه دقت در فارسی معاصر نیز قابل اصلاح بوده‌است؛ از قبیل «به احسن وجهی» (ص ۸۹).



از کلیات سلمان نقل کرده‌است و در تصویر نسخه «مر» در ص صدوچهار مقدمه هم معلوم است. نگارنده نمی‌داند این ضبط را -که نسخه بدلی ندارد- ایراد تاپیی بداند یا خطا در ثبت محتوای نسخه‌ها.

- ایراداتی از این نوع که وزن شعر را به هم ریخته باز هم در متن هست، مثلاً در بیت زیر «آینه» صحیح است:

شاه سکندر درِ دارا نشان / آینه روی سکندر و شان (ص ۵). باز تصویر نسخه «ر» در ص صدوشش مقدمه نشان می‌دهد که دست‌کم در یک نسخه شعر درست نوشته شده‌است.

- چون دولت ازلی موافق بود و سعادت جبلی موافق، در چندان زمانی ... (ص ۵)
- سیاق عبارت نشان می‌دهد که یکی از این دو «موافق» (و به احتمال قریب به یقین، دومی) باید «مرافق» باشد. ضبط نسخه «ر» هم، چنان که در صفحه صدوشش مقدمه معلوم است، در «موافق» دوم همین «مرافق» است.

- هر چند از صبح تا شام از مشرق به مغرب دو دیده به خاک کف پایش نرسیده (ص ۵)
- _ گرچه «دیده به خاک پای رساندن» عبارتی آشناست، باید ابتدا تکلیف جمله قبل معلوم شود؛ لذا «دویده» صحیح است: هرچقدر دویده به خاک کف پایش نرسیده
- «گوش سامعان ... از استماع نظیر آن اسم مانده» (ص ۷)

- ظاهراً مصحح تصوّر کرده‌است «گوش از استماع نظیر آن اسم [فرو]مانده»، ولی صحیح این است که «گوش از استماع نظیر آن، اصمّ مانده»

چنان که می‌بینید این مثال‌ها همه از چند صفحه نخست است و خطاها اغلب نه اشتباه ساده تاپیی، بلکه ناشی از تلقی نادرست از معنی و ساختار متن است. در ادامه متن نیز همین روند ادامه دارد و خواننده آشنا با نثر مصنوع ناچار هنگام خواندن متن خود دست تصحیح آن نیز می‌زند که تجربه خوشایندی نیست. ذکر تمام این خطاها این گفتار را بسیار طولانی و ما را از هدف اصلی - که معرفی اسفزاری و کتاب اوست - دور می‌کند.

- در ضبط و تصحیح عبارات عربی نیز، اگرچه تلاشی شده، نقص و خطا کم نیست. خطاها از همان صفحه نخست متن آغاز می‌شود، که ضبط «الآخرة» به جای «الآخری» از نسخه «مر» در نسخه‌بدل‌ها درج نشده‌است و ضبط «ءانتم» به جای «انتم» نه به متن آمده و نه دست‌کم ثبت شده‌است. در همین صفحه در «اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون» در همین نسخه «مر»، «اللّه» مطابق آیه قرآن، بعد از «اراد» در متن هست



و باز هم در نسخه‌بدل‌ها و متن نیامده، و سهوها کمابیش با همین آهنگ، چه در ضبط محتوای نسخه‌ها و چه در اختیار و درج ضبط صحیح، ادامه می‌یابد که برخی از موارد مهم‌تر عبارتند از «تعالی شأنه و توالی احسانه» (ص ۲۱؛ صحیح: شأنه / احسانه)، «و لو تَمَادَيْتُ فِي لَهْوٍ فِي وَ لَعَبٍ» (ص ۲۷؛ صحیح: وَ لَو ... لَهْوٍ وَ فِي لَعَبٍ) و «ارباب الدُّوَل» (ص ۲۷؛ صحیح: ارباب الدُّوَل) و «تَحْكُمُوا» (ص ۲۸؛ صحیح: تَحْكُمُوا) و «تَوَتَّى الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ» (ص ۳۵؛ صحیح: تُؤْتِي).

• در مواردی عدم بازبینی و ویرایش دقیق متن آشکار است، مثلاً متن پاورقی سوم ص ۴ چنین است: «نسخه ر» از این قسمت آغاز می‌شود و صفحات ابتدایی را ندارد. در نسخه "ر" از آغاز متن تا این‌جا افتاده است. واضح است که یکی از دو عبارت - که احتمالاً هر یک در مرحله‌ای از تنظیم پایان‌نامه نوشته شده است - زاید است. ایراداتی هم هست که احتمالاً تایی است ولی ممکن است به حساب درست نخواندن و نفهمیدن متن گذاشته شود، و در هر حال ناشی از مسامحه است، از قبیل «موشیة الورق» (ص ۷؛ صحیح: «موشیة الورق») و «کالبدرفی الدجیة» (ص ۲۲؛ صحیح: کالبدرفی الدجیة) و «بر مجد و مجتهد» (ص ۲۴؛ صحیح: مجد و مجتهد) و «چون شمع ... می سازد و چون پروانه ... جان می بازند» (ص ۳۲؛ صحیح: می بازند). درج «پروانجه» (ص ۳۳) و «پروانچه» (ص ۳۵) هم از همین موارد است. هم‌چنین نگارنده نمی‌داند تکرار سه‌باره «ظابطان» را به عوض «ضابطان» در دو نامه متوالی در صفحات ۴۹ و ۵۱ و ۵۲ بر چه چیزی جز اهمال حمل کند. اگر حتی فرض کنیم هر سه نسخه هر سه بار در این املائی غلط متحد بوده‌اند، آیا مصحح نباید چنین خطایی را تصحیح یا به آن اشاره می‌کرد؟!

• در مواردی هم پیروی بی‌چون‌وچرا از نسخه اساس بدون توجه به متن عامل خطاهاست و نمی‌توان فقط آن را به بی‌دقتی نسبت داد، مانند «صدر الکتاب سعادت هر بختیاری که به طغرای ... مصدر گردد» (ص ۲۷؛ صحیح: صدر الکتاب) و «نرفع درجات من یشاء» (کذا، ص ۳۲) که گرچه نسخه‌بدل معلوم می‌کند دست‌کم در نسخه «ر» مطابق آیات قرآن «نشاء» نوشته شده است، هم در متن و هم در تعلیقات همین «یشاء» نادرست آمده و جالب است که در تعلیقات (ص ۳۰۰) ذکر هم شده که این عبارت بخشی از

۱. در این مورد درستی وزن مصرع هم در گرو این درست‌خوانی است.

۲. در تعلیقات این لغت را «پروانچه» نوشته‌اند.

۳. نگارنده در این نوشته قصد برشمردن خطاهای ماشین‌نویسی را ندارد و این مورد نیز قطعاً خطای ماشین‌نویسی نیست؛ چراکه در زیرنویس ۶ تصریح شده «ر: «الکتاب» ندارد» که نشان می‌دهد مصحح متن را همین‌طور خوانده است.



آیات ۸۳ سوره اعراف (۶) و ۷۶ سوره یوسف (۱۲) است. در این مورد نه تسلط بر قرآن بلکه آشنایی با (یا توجه به) قواعد مقدماتی زبان عربی کافی بود تا از این خطا پیش‌گیری شود. این بی‌توجهی به قواعد عربی - که قطعاً تسلط بر آن‌ها در تصحیح یک متن فنی یا مصنوع از الزامات بدیهی است - در عبارت «دو قایمه رفیعه که بقیه اسلاف اشراف قضاة اسلام ... اند و "هما قُدوتی، اعظم البلغاء، زبدتی اکابر الفضلاء... (ص ۶۴)؛ ویرگول زاید است و «اعظم» مضاف‌الیه «قُدوتی (=قُدوتین)» است) هم دیده می‌شود. در عبارت «موضع را به معتمدان کافی و امینان کاردان و مزارعان و اکارون باخبرت صاحب وقوف^۱ سازد (ص ۵۵) هم متن نسخه «ر» (سپارد) صحیح‌تر است و در «تقلد ... نهی از منکرات مناسب مسلمی مسلمی متدیّتی است» (ص ۶۵) ظاهراً نسخه مجلس عیناً پیاده شده و به متن رفته و ضبط هر دو نسخه «مر» و «ر» (مسلمی مسلمی) درست بوده، چنان که در صفحه ۶۲ هم عین این عبارت با همین ضبط در نسخه اساس بوده و در متن قرار گرفته است. در چنین مواردی توجه به متن خود همین کتاب، بدون هیچ آگاهی متن‌شناسی دیگری، برای اختیار شکل درست کافی بوده است.

• در مواردی نیز ظاهراً بدخوانی نسخه‌ها یا عدم توجه به اقتضائات و اختصاصات رسم خط کهن موجب خطاهایی شده است، از قبیل «سبیل برادران... آنکه مولانا مشارالیه را متصدی این منصب دانسته...» (ص ۴۴؛ صحیح: مولانا = مولانای) و «انشاء غرا او» (ص ۴۵؛ مشابه مورد قبل) و «دقیقه (=دقیقه‌ای) نامرعی نگذارد» (ص ۵۰)^۲ و موارد فراوان مشابه.^۳

• و عاقبت این که تشخیص ندادن مصرع‌هایی که در متن نثر تضمین شده است از دیگر ایرادهای تصحیح است. این از مواردی است که انتظار داریم حضور و تأثیر مصحح در یک‌دست شدن متن دیده شود و در این متن دیده نمی‌شود. هر سه نسخه غالباً پیش از مصرع‌ها با نوشتن «مصرع، شعر» و گاه «ع» خواننده را متوجه می‌کنند، ولی وقتی این علامت‌ها در نسخه‌ها نیست یا حتی در برخی از آن‌ها هست ولی در نسخه اساس

۱. = صاحب‌وقف. اجزای این واژه نیز در متن کتاب در دو خط آمده است.

۲. بی‌توجهی به رسم خط نسخه‌ها در نگارش «ای» پس از هاء غیرملفوظ به شکل «ه» (و حذف آن در برخی نسخه‌ها) باعث شده در صفحه ۱۱۳ وزن یک بیت از دست برود:

آن خواجه (صح: خواجه = خواجه‌ای) که از قطرات سحاب فیض / دریای سینه‌اش چو صدف پر ز گوهر است

۳. قرائت و درج ناقص محتوای نسخ باعث می‌شود در مواردی خواننده نداند که آیا آن‌چه در متن آمده محتوای نسخه‌هاست و پیشنهاد تغییر آن تصحیح قیاسی است یا در واقع در نسخه‌ها چیز دیگری درج شده است و متن فعلی حاصل بدخوانی است؛ مثلاً آیا «استیفاء ذکر جمیل» (ص ۲۴) درستش «استیفاء ذکر جمیل» نیست؟ و آیا در نسخه‌ها واقعاً «استیفاء» آمده است؟



نیست مصحح اشعار را داخل گیومه نگذاشته است؛ مثلاً در صفحه ۳۰، مصرع «که به پروانگیش مهر و مه آرند اقرار» گرچه در نسخه «ر» پیش از آن «ع» آمده، جزئی از متن محسوب شده است. مصحح در ص ۷۶ نیز متوجه تضمین مصراع نشده (هر دو نسخه دیگر غیر از نسخه اساس قبل از مصرع «ع» دارند) و «هم به دنیا کامکار و هم به عقبی رستگار» را داخل گیومه ننوخته است و به منظوم بودن این بخش های متن در تعلیقات نیز اشاره نکرده است که قرینه ای بر دور ماندن مصراع ها از نظر ایشان است.

تعلیقات

این متن ۱۰۵ صفحه تعلیقات دارد. در تصحیح یک متن مصنوع البتّه تعلیقات حجیم گاه پسندیده است. انتظار می رود که مصحح به شرح عبارات غامض پردازد و آنچه را خود خوانندگان نمی توانند به آسانی بجویند، بجوید و عرضه کند. تعلیقات نیز مانند متن می تواند خوانندگان را به این نتیجه برساند (یا نرساند) که مصحح اهلیت لازم را برای شرح متن داشته است.

تعلیقات منشآت از نکات مفید یک سره خالی نیست، ولی این نکات مفید لابه لای انبوهی اطلاعات غیر ضروری گم شده است. چند نکته بر نحوه تنظیم تعلیقات می توان گرفت.

• عدم اختصار: بخش معتناهی از تعلیقات به ارائه نشانی آیات و احادیث و اشعار اختصاص دارد. در همین کتاب فهرست آیات و احادیث و اشعار هم هست؛ مثلاً آیه «أنتم (ءأنتم) أنشأتم شجرتها أم نحن المنشئون» در نخستین صفحه متن آمده و یک بار در تعلیقات گفته شده که آیه ۷۲ سوره واقعه (۵۶) است و یک بار در فهرست گفته شده که در صفحه ۱ آمده است. می توان این دو بخش را یکی کرد و مثلاً در فهرست یک «(۵۶:۷۲)» هم به آن افزود یا دست کم در تعلیقات مختصرتر به بیان نشانی ها پرداخت. همین مسئله درباره ابیات و مصاریع هم صادق است. مثلاً این که «مرحبا مرحبا تعال تعال مصراع دوم بیت ششم غزل ۳۰۲ دیوان حافظ است:

یا برید الحمی حماک الله مرحبا مرحبا تعال تعال» (ص ۲۸۹)

و سپس در پاورقی: «دیوان حافظ، ص ۲۵۵» را می شود خلاصه کرد و اطلاعات دقیق تری هم داد: «مرحبا مرحبا تعال تعال: حافظ قزوینی - غنی، ص ۲۵۵»^۱ و اگر به هر دلیلی معتقدیم که

۱. جالب است که «دیوان حافظ» در فهرست منابع کتاب نیست! خواننده باید این کتاب را ذیل نام «حافظ قزوینی - غنی» پیدا کند. طبیعتاً بهتر است در تعلیقات هم همین اسم بیاید، به خصوص که شماره ابیات و غزل ها در هر تصحیح با تصحیح دیگر متفاوت است و اگر نام روی جلد این کتاب دیوان حافظ بود بهتر بود مصحح آن ذکر شود.





شماره بیت و غزل را باید حتماً گفت، می‌شود افزود «غزل ۳۰۲، بیت ۶». اگر خود بیت را هم بیاوریم قاعدتاً خوانندگان از این مایه فطانت برخوردارند که حتی اگر ما نگوییم بفهمند مصرع دوم تضمین شده یا مصرع نخست! باز همین را می‌توان درباره لغات دشوار هم گفت که یک‌بار به ترتیب الفبایی در «فهرست لغات و اصطلاحات دشوار» (ص ۴۲۷ به بعد) آمده‌اند و یک‌بار در تعلیقات. کافی‌ست در فهرست، شماره صفحه را هم جلو هر واژه بنویسیم.

• اما آنچه در تعلیقات نیامده در قیاس با آنچه بد آمده ایراد مهم‌تری‌ست. تعلیقات عمدتاً به شرح لغات، معنا و مأخذ آیات و احادیث و مانند آن اختصاص دارد و گرچه ذکر این چنین اطلاعاتی عیب نیست و بلکه در مواردی حسن است، در روزگار رواج اینترنت اغلب جویندگان خود نیز می‌توانند آن‌ها را بیابند. آنچه از مصحح انتظار می‌رود، روشن کردن نکاتی‌ست که یافتن‌شان برای خواننده راحت نیست و فنون بلاغی و آرایه‌های ادبی مهم‌ترین آن‌هاست. در نثر فنی و نثر مصنوع آرایه‌هایی هم چون جناس خط، اشتقاق و شبه‌اشتقاق، انواع ایهام، استخدام، حسن تعلیل و تلمیح اهمیت تام دارد. باید ظرایف متن را به گونه‌ای توضیح داد که خواننده با فضای فکری نویسنده آشنا شود. توضیح «استخدام» که در عبارت «گویی ذات مطهرش، نامه رحمت عالمین بود که مهر بر پشت داشت» (ص ۳) مبنای آفرینش ادبی‌ست، یا حسن تعلیل بیت «عرش بدان برتری بر سر کرسی شده / بو که بساید به فرق، پای فلک‌سای او» (ص ۳)، یا تلمیح و حسن تعلیلی که در دو بیت زیر در مدح «عبدالرحمن جامی» به کار رفته‌است:

رسیده در عبودیت به جایی کز ره قربت	نمانده جز الف لامی میان او و رحمانش
میان او و رحمان آن الف لامی که می‌بینی	پی‌تعریف او دان‌نی حجاب بُعد و حرمانش (ص ۸)

نمونه‌ای‌ست از مطالبی که به‌تر بود در تعلیقات می‌آمد و نیامده و نظیر آن‌ها را می‌توان تحقیقاً در هر صفحه از منشآت یافت. اشاره به تکرار ایهام تناسب با لغات صرف و نحو عربی در عبارت «رفع ابناء شرع مستبین را نُصب^۱ العین همّت داشته، به جرّ رضاء سبحانی جازم باشد و فتح باب ارتکاب دینداری را با اسباب امانت و حق‌گزاری ضمّ ساخته، کسر نفس از لوازم شناسد» (ص ۶۲) از همین قسم است و اگر ایهام تناسب واژه‌های مشخص شده آشکار است،^۲ ایهامی

۱. همین عبارت خاطر نشان می‌کند که بر خلاف تصوّر مصحح، اسفزاری این لغت را «نصب» می‌خوانده‌است و همین ضمّه «نصب» نشان می‌دهد مصحح به ایهام تناسب لغات توجه نکرده‌است.

۲. جهت دفع دخل مقدر ناگفته نگذاریم خواننده‌ای که نیاز به چنین توضیحاتی ندارد به طریق اولی نیاز به معنی لغات و مانند آن هم ندارد.



که در دو گونه بیان «جُز ما / جُزماً» هست، در عبارت «قصارای امنیّت بر رفع آثار جهالت دنیه و نصب اعلام علوم دینیّه، که کسر بنای ضلالت در ضمن آن ضمّ است، جز ما بر گماشته رای مشکل‌گشای ... جز ورق مباحثه خیرات نمی‌گشاید» (ص ۷۵) به همین سادگی نیست. عدم اشاره به چنین نکاتی (به فرض توجّه مصحّح) مانع بهره‌مندی خواننده کم‌تر آشنا با نثر فتّی می‌شود.^۱

جناس خط در این متن (و کلاً در نثر اسفزاری و نثر مصنوع) فراوان است، مانند «آثار مکتوبات عینی و اسرار مکنونات غیبی» (ص ۳). جاهایی نشانه‌هایی هست که متن نسخه‌ها یا دقیق خوانده نشده یا نقص دارد، مثلاً تکلف اسفزاری در رعایت جناس خط در عبارت «جبلت بی حیلت ما به حلیه جلیّه این اطوار حمیده متحلّی و طینت طیّبه ما به زیور پرنور این آثار پسندیده متجلّی است» (صص ۷۶ و ۷۷) خاطر نشان می‌کند قاعدتاً باید ضبط اصل «طینة طیّبه» و «زیور پر ز نور» باشد. چنین تأملاتی در تصحیح این متن و در تعلیقات آن تقریباً به‌کلی مفقود است.

اهمّیت کتاب

گرچه حقّ متن در این تصحیح گزارده نشده است، چاپ این کتاب را می‌توان اتّفاقی نیک شمرد؛ چرا که به محققان زبان فارسی، دوره تیموری و تاریخ افغانستان (و حتّی کشورهای مجاور) فرصت می‌دهد که این متن را راحت‌تر از پیش بررسی کنند. نگارنده برخی نکات تاریخی و ادبی را که در حین مطالعه این کتاب به نظرش رسیده است، تقدیم خوانندگان این نوشته می‌کند، بدین امید که این نکات و بیش از این نکات را متخصصان در پژوهش‌های خود بکاوند.

یکی از نکات جالب توجّهی که در سده نهم هجری و دوران تیموری، به‌خصوص در نیمه دوم این دوران مشاهده می‌شود فراوانی کتاب‌هایی از گونه منشآت است. «منشآت جامی و امیرعلی شیر نوایی، مخزن الانشاء واعظ کاشفی، مناظر الانشاء / ریاض الانشاء خواجه جهان عمادالدین محمود گاو، شرف‌نامه خواجه عبدالله مروارید، نامه نامی خواندمیر و منشأ الانشاء نظامی هروی» برخی از این آثارند و همه در یک عصر پدید آمده‌اند. ظاهراً هر منشی برجسته و فاضلی کتابی مشتمل بر مکاتیب برجسته خود به شکل راه‌نمای کتابت و انشا تألیف می‌کرده است. فراوانی این کتاب‌ها این فرض را مطرح می‌کند که ای بسا این خود یکی از نشانه‌ها و بلکه لوازم برجستگی و استادی ادبا در انشا شمرده می‌شده است. جالب است که اسفزاری این

۱. مصحّح در صفحه هفتادونه مقدّمه بخشی از متن را که پر از تشخیص و استخدام و کنایه و مانند آن است ذیل نام «نثر شاعرانه» مثال زده است.





کتاب منشآت یا ترسّلت را تقریباً در بدایت حال خود نوشته‌است، نه پس از تثبیت موقعیتش، و شاید بتوان از این نتیجه گرفت که به خود و توانایی‌های خود اطمینان فراوان داشته‌است. در هر دو اثر چاپ‌شده اسفزاری، توجه و علاقه او به جامعیت کارش آشکار است، چنان که در تاریخ هرات بخش بزرگی را به تاریخ خراسان اختصاص می‌دهد و در منشآتش «تقاضا و وقف‌نامه و گورنوشته» و مانند آن را نیز می‌گنجانند. این را هم شاید بتوان از کمال‌گرایی و اعتمادبه‌نفس بالای او دانست.

یکی از پژوهش‌های ممکن و مفید تاریخی - ادبی قیاس لحن و محتوای این مکاتیب در نسبت با رخدادهای تاریخی است. به‌رغم شباهت طبیعی و کلی‌ای که در نگاه نخست در سبک و محتوای تمام نامه‌ها هست، تفاوت‌های بسیاری هم بین آن‌ها هست که بررسی موجبات آن‌ها می‌تواند موضوع تحقیقاتی چند باشد. واضح است که از دید نویسندگان و خوانندگان این متون در بافت تاریخی و اجتماعی زمان نوشته‌شدن آن‌ها، آن‌چه ممکن است به چشم ما در یک نگاه یک‌سان و تکراری بیاید دارای تفاوت‌های بسیار بوده. قطعاً وقتی شخصی به مقام بالاتری منصوب می‌شده و اصطلاحاً «ترفیع می‌گرفته» مکتوب انتصابش با زمانی که دچار تنزل درجه می‌شده یک‌سان نبوده و زمانی که بیم مخالفت و معارضه با فردی وجود داشته تأییدات و تأکیداتی که در نامه می‌آمده با زمانی که کاری ساده و مسیر صافی در پیش روی داشته، فرق می‌کرده‌است. این بررسی‌ها را از موارد ساده‌ای مانند ذکرنشدن حقوق و مزایای مناصب در اغلب نامه‌ها و ذکرشدن‌شان در تعداد کمی از آن‌ها (مثلاً رک. صص ۷۴ و ۹۱) و محتوای شکایت‌آمیز برخی نامه‌ها (مثلاً نک. ص ۵۵) - که می‌توان بررسید آیا این شکایات باعث مؤاخذة متصدی پیشین شده‌است (یا متعاقب چنین مؤاخذة‌ای نوشته شده‌است) یا نه - می‌توان آغازید و به معانی ضمنی احتمالی هر یک از اصطلاحات و لغات و نعوت و صفات گسترش داد. چنین تأملاتی در نسبت بین متون ادبی و تاریخ و اقتصاد و در کل بافتار تاریخی و اجتماعی دوران پدیدآمدن آن آثار را می‌توان برای نمونه در امتداد و زمینه تحقیقات خانم ماریا سابتلنی، استاد دانشگاه تورنتو دانست.^۱

در بررسی‌های ادبی، نکات ادبی ساده‌ای هم‌چون استفاده از فعل «رفتن» در معنای «شدن» (مانند لهجه امروز مشهد و اطراف آن، به‌جای «آمدن» مرسوم) در ص ۳۰ (کسی ... تعیین رود ...) تا موضوعاتی مثل تحلیل نقش نثر متکلف و آوردن مترادفات پرشمار در کم‌رنگ‌شدن مرز معنایی کلمات (مثلاً عباراتی از قبیل حضرت «ارشاد مآب حقایق پناه هدایت‌شعار» (ص ۹۰)^۲

۱. برای نمونه نک. کتاب Timurids in Transition و مقاله Socioeconomic Bases of Cultural Patronage ...

۲. در کتاب این واژگان بدون نیم‌فاصله آمده‌اند.





که اگر «ارشادپناه حقایق شعار هدایت مآب» هم نوشته می شد ظاهراً تفاوتی نمی کرد) نیز می تواند موضوع پژوهش باشد. هم چنین بررسی هایی مانند تأثر سبکی اسفزاری و کاتبان تیموری از کاتبان اعصار پیشین، از سلجوقی تا پسا ایلخانی - که ممکن است به ذهن هر کسی برسد - امروز با انتشار این کتاب شدنی تر از پیش است.^۱

چنان که می توان انتظار داشت نثر اسفزاری در منشآت با نثر او در مقام مورخ متفاوت است. قیاس نثر اسفزاری در *روضات الجنات* و منشآت و البته از خلال نثر و محتوا، بررسی تغییرات ادبی و شخصیتی اسفزاری در حدود سه دهه فاصله ای که بین نگارش این دو کتاب بر او گذشته هم بررسی ممکن دیگری است. البته نباید از نظر دور داشت که اسفزاری در *روضات الجنات* بیش تر «حاضر» است و دریافتن نحوه تفکر و اعتقادات او در آن کتاب ساده تر است تا در منشآت که نثرش تنها ابزاری است برای بیان آن چه به او سپرده یا فرمان داده اند. اما هم چنان، از آن جا که از متن *روضات الجنات* برمی آید که اسفزاری غالباً حاکمان را با معیار «آسودگی مردم در زمان و از دست ایشان» می سنجیده است،^۲ می توان بررسی کرد که آیا این در لحن نوشته های او در منشآت، علی الخصوص در عرضه داشت ها و تهنیت ها و تعزیت هایی که نوشته تأثیری کرده است یا نه.

سخن پایانی

در تاریخ افغانستان و ایران، زبان و فرهنگ فارسی و ادبیات این مناطق، هرات و ولایات و شهرهای اطراف آن، به خصوص در روزگار تیموریان، اهمیتی آشکار دارند. انتشار هر اثری از این منطقه و روزگار یا درباره این منطقه و روزگار را باید فرخنده شمرد و از آن استقبال کرد. نگارنده امیدوار است مصحح این کتاب در آینده بکوشد کیفیت اثری را که نام او را نیز بر پیشانی دارد،

۱. یکی از نکات جالب در نثر اسفزاری - که البته در *روضات الجنات* رایج تر از منشآت است - «حذف شناسه به قرینه لفظی» است (مانند «بهادران در مقام نام و ننگ دست به تیغ بردند و مبارزان در شیوه مصاف و درنگ پای وقار می فشرد»؛ همین طور نک. اسفزاری، *روضات الجنات*، ج ۲، ص ۲۴۵ و ۲۵۹. قس: «امتحانات می نمودند و بذل های عوام پسند بل که نکته های ارجمند می شنود» ص ۴؛ نیز نک. «برداشتیم ... گماشت» ص ۵). این ویژگی با توجه به این که در تمام چهار سده پیش از آغاز قرن دهم پیوسته مورد توجه نویسندگان نثر فنی و مصنوع نبوده است، ممکن است به پژوهشگران درباره آبخورهای سبکی منشیان تیموری سرنخ هایی بدهد.

۲. مثلاً نک. «و از همه صعب تر آن که جمعی دیگر گناهی کرده باشند و چندین هزار مسلمان که در آن قضیه هیچ گونه گناه بلکه رضا نداشته اند به عذاب و عقوبت و نکال و صعوبت هلاک و مبتلا گردند» (*روضات الجنات*، ج ۱، ص ۴۵) یا با لحنی موافق تصریح می کند امیرزاده یارعلی مدام در حال عشرت بود «اما ازو ضرری و آسیبی به رعایا نرسید» (*روضات الجنات*، ج ۲، ص ۱۴۶) و حتی ذکر می کند که سلطان سعید مالیات هنگام ورود کالاها به شهر را برداشت و «از این جهت رفاهیت بسیار به عجزه و رعیت رسید» و چون اشرار را برانداخت «هنوز مملکت اثر آرامش از آن سیاست بر جایگاه دارد» (همان، ص ۲۳۸). گفتنی ست حتی عدالت سلطان سعید را در برگرداندن مال به رعیت در زمانی که سلطان حسین بایقرا از او گریخته بود، می ستاید (برای روایت کل این نبرد نک. همان، صص ۲۵۷ - ۲۶۰).





بهبود بخشید. هم‌چنین امیدوار است این روند متأسفانه روزافزون در تصحیح و چاپ کتاب‌ها به این شیوه، تبدیل به روالی رایج و استاندارد نشود و دقت مصححان و ناشران (به‌خصوص ناشران معتبر) در چاپ آثار بیش از این باشد که هست. نگارنده امیدوار است پژوهشگران انجام این تصحیح بر دست یکی از اعضای هیئت‌های علمی دانشگاهی ایران و چاپ شدنش در انتشارات مجلس ایران را دلیل بر درستی روشی که در تصحیح و تدوینش به‌کار رفته‌است، بشمارند.

منابع

- اسفزاری، ابوحاتم مظفر، (۲۵۳۶) [= ۱۳۵۶]، رساله آثار علوی، تصحیح و تحشیه محمدتقی مدرّس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اسفزاری، معین‌الدین محمد، (۱۳۳۸)، *روضات الجنّات فی اوصاف مدینه هرات*، با تصحیح و حواشی و تعلیقات سیدمحمدکاظم امام، دو جلد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____، (۱۳۹۸)، *منشآت اسفزاری، تصحیح و تحقیق دکتر سیدامیر جهادی حسینی*، تهران: کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- بیدکی، هادی، (۱۳۹۴)، «ضرورت تصحیح انتقادی لطایف‌نامه فخری هروی (نخستین ترجمه مجالس‌التفایس نوایی)»، *تاریخ ادبیات*، شماره ۷۷ (پاییز و زمستان)، صص ۵۷ - ۸۸.
- جهادی حسینی، سیدامیر، (۱۳۹۳)، «معین‌الدین اسفزاری کاتب و مورّخ نامدار عصر تیموری»، *مجله مطالعات ایرانی* (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، سال ۱۳، شماره ۲۵ (بهار و تابستان)، صص ۷۱ - ۹۱.
- _____، (۱۳۹۷)، «متن‌شناسی و بررسی ساختاری ده مجلس اسفزاری»، *متن‌شناسی ادب فارسی* (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان)، دوره جدید، سال ۱۰، شماره ۲ (تابستان)، صص ۱۱۹ - ۱۳۷.
- رازی، امین‌احمد، (۱۳۷۸)، *هفت اقلیم، تصحیح تعلیقات و حواشی: سیدمحمدرضا طاهری «حسرت»*، ۳ جلد، تهران: سروش.
- شفیعیون، سعید، (۱۳۹۵)، «تذکره‌ای در انزوا: بررسی انتقادی چاپ‌های لطایف‌نامه و معرفی نسخه آن»، *آینه میراث*، شماره ۵۸، صص ۵۷ - ۸۳.
- لسترنج، گای، (۱۳۳۷)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.





- مدبری، محمود، و محمدرضا صرفی، محمدصادق بصیری، سیدامیر جهادی حسینی، (۱۳۹۱)، «بررسی محتوا و ساختار "ترسل اسفزاری"»، *متن‌شناسی ادب فارسی* (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان)، دوره جدید، سال ۴، شماره ۳ (پاییز)، صص ۱-۲۴.
- نوایی، امیرعلی شیر، (۱۳۶۳)، *تذکره مجالس النقایس*، ترجمه فخری هروی و شاه‌محمد قزوینی، به سعی علی اصغر حکمت، تهران: منوچهری.
- هروی، فخری، (۱۳۹۸)، *لطایف‌نامه: ترجمه مجالس النقایس امیرعلی شیر نوایی*، تهران: سخن.
- Grousset, R. (1970). *The Empire of the Steppes: A History of Central Asia*, trans. by N. Walford, Rutgers University Press.
 - Savage-Smith, E. (2008). "Islamic Influence on Copernicus". *Journal for the History of Astronomy*, 39 (4), pp 538-541.
 - Subtelny, M.E. (1988). "Socioeconomic Bases of Cultural Patronage under the Later Timurids", *International Journal of Middle East Studies*. 20: pp 479-505.
 - _____ (2007). *Timurids in Transition: Turco-Persian Politics and Acculturation in Medieval Iran*, Brill.